

نگاهی به ادوار تمدن اسلامی

نویسنده: رسول جعفریان

مترجم:

نگاهی به ادوار تمدن اسلامی

تمدن اسلامی دوران‌های متفاوتی را پشت سر نهاده است. صرف نظر از این که این ادوار چگونه و بر چه اساسی تقسیم شود، مسلم است که نباید با ادوار تمدن غربی مقایسه و زمان‌بندی و موجود در مراحل مختلف تمدن غربی، از دوران روم تا قرون میانه و عصر جدید، بر ادوار تمدن اسلامی تحمیل شود.

آنچه در اینجا ارائه شده تنها «نگاهی» به ادوار تمدن اسلامی است، نوعی تقسیم‌بندی که با شرایط تاریخی موجود در جهان اسلام طی چهارده قرن، طبیعی به نظر می‌رسد. می‌توان در باره هر یک از این ادوار، بیش از این سخن گفت و در ضمن اگر میان شرق و غرب دنیای اسلام تفاوتی هست، آشکار کرد.

در پایان بحث، روی الگو صفوی تأکید خاصی صورت گرفته است. اگر قرار باشد، تمدن اسلامی جدید دست‌کم بخشی از آن، در حوزه ایران شکل بگیرد، در عین حال که نیاز به نوعی همگرایی با جهان اسلام دارد، می‌تواند روی الگوی صفوی تکیه شود. در این باره در ادامه توضیحاتی آمده است.

الف: دوران شکل‌گیری و نضج تمدن اسلامی (قرن اول و دوم هجری / هفتم و هشتم میلادی)

از زمانی که دولتی در یک محیط بدوی تشکیل می‌شود تا روزگاری که تمدنی پدید آید، بسا ممکن است سه تا ده قرن به طول بینجامد؛ زیرا تمدن امری نیست که در یک قرن و دو قرن پدید آید. البته ممکن است شکوفایی آن در دو قرن آشکار شود، اما پیش‌زمینه‌های آن به یک حرکت تدریجی در طی چند قرن نیازمند است.

در تمدن اسلامی، دولت از زمان رسول خدا (ص) در مدینه تشکیل شد. فتوحات سبب گسترش این دولت به حوزه وسیعی گردید، حوزه‌هایی که خود لایه‌های تمدنی کهنی داشت. این لایه‌ها در برخورد با اسلام و با تفسیرهای جدید خود را در زندگی

تمدنی بشر آشکار کرد. یک قرن و نیم طول کشید تا پدیده‌ای به نام «کتاب» فراهم آید. یکی دو قرن بعد از آن بود که طبقه‌بندی علوم به جد مطرح شد و رشته‌های علمی با پیشرفت‌هایی که پدید آمد، به تدریج تفکیک شدند. به طور کلی باید دو قرن اول و دوم را دوران زمینه‌سازی و نضج‌گیری تمدن اسلامی بدانیم. دورانی که البته تمدن دارد اما تمدنی میان عصر بدوی و عصر شهرنشینی پیشرفته، که در قرن سوم پدید می‌آید.

ب: دوران حرکت و پیشرفت (قرن سوم هجری/ نهم میلادی)

دوران حرکت و پیشرفت از زمانی آغاز شد که اقوام مختلف موجود در تمدن اسلامی، از شوک ناشی از فتوحات و بی‌نظمی اجتماعی حاصل از آن فارغ شدند و نظم نوین در جهان اسلام را تجربه کردند. این نظم نوین، نوعی همسان‌سازی میان اقوام مختلف بود که با آموزه‌های دینی و اخلاقی و انسانی جدید و در پرتو تعالیم اسلام، فراهم آمده بود و بر اساس آن همه این اقوام احساس مشترکی داشتند. بسیاری از اقوام، آیین‌های کهن خود را کنار گذاشتند و داخل در اسلام شدند؛ حتی اقلیت‌های مذهبی مانند یهود و نصارا نیز خود را با نظم و نظام جدید تطبیق دادند و در آن مشارکت کردند. تا اینجا مسلمانان داشت‌های خود را ارزیابی کرده و دریافته بودند که در کجای تمدن اسلامی ایستاده‌اند. اکنون باید حرکت را آغاز می‌کردند. این که یکبارہ زمان مأمون عباسی، در بیست سال نخست قرن سوم هجری، حرکت ترجمه متون علمی از سایر زبان‌ها به زبان عربی اوج می‌گیرد، نشانه همین حرکت است. البته آن زمان، نتیجه این ترجمه‌ها و نفع و ضرر آن برای تمدن اسلامی قابل پیش‌بینی نبود؛ مهم این بود که حرکت آغاز گشته بود و مخالفت‌ها دیگر نمی‌توانست چرخه تمدن اسلامی را متوقف سازد. ظهور یک فیلسوف جدی در این دوره، یعنی یعقوب بن اسحاق کندی (متوفی حدود 260 ق.)، نشان از آن دارد که جامعه اسلامی دریافته است که باید بیندیشد و برای آینده طرح جدیدی داشته باشد. بیشتر ترجمه‌هایی که از یونانی و سریانی به زبان عربی صورت گرفته محصول همین دوره است.

ج: دوران اوج تمدن اسلامی (قرن چهارم تا اوائل هفتم / دهم - سیزدهم)

تمام سه قرن اول هجری زمینه برای ظهور تمدن اسلامی در قرن چهارم و پنجم بود. دورانی که عالم اسلام بهترین دوران خود را، به رغم جنگ‌های داخلی و خارجی و به خصوص جنگ‌های صلیبی، سپری کرد. اگر ظهور تمدن اسلامی یا بخشی از آن را در بخش تاریخ علم بدانیم، بهترین آثار علمی دنیای اسلام در هر زمینه در این دو قرن پدید آمد. ظهور برترین چهره‌های علمی جهان اسلام مانند

ابن سینا و بیرونی و جز آن دو، نوشته شدن بهترین آثار اسلامی در زمینه‌های مختلف دینی، فلسفی، پزشکی، ریاضی، نجومی، جغرافی و تاریخ و بسیاری از رشته‌های علمی دیگر، در این دو قرن بود. البته بدون سه قرن پیش از آن چنین تولدی ناممکن بود. در واقع تمدن اسلامی سیصد سال دوران بارداری را طی کرد و هم‌زمان با ظهور یکی از معقول‌ترین سلسله‌های اسلامی، یعنی آل بویه، مولود خود را به دنیا آورد و دنیا را خیره کرد.

آنچه در این تمدن چشمگیر است و اساساً نمودار رشد همه‌جانبه آن، این است که در تمامی بخش‌های علمی و اقتصادی، این پیشرفت به چشم می‌خورد. استوارترین متن‌های علمی و فلسفی در این دوره پدید می‌آید و گسترده‌ترین سازمان اجتماعی و سیاسی در همین عصر ظهور می‌کند.

مرکز ثقل این تمدن شهر بغداد است؛ در شرق نیز، شهرهای ری، اصفهان، نیشابور، خوارزم، بخارا، سمرقند و نیز در غرب تمدن ایرانی اسلام، همدان می‌درخشند. در غرب اسلامی از شام تا قاهره و از آنجا تا مغرب و اندلس، همه به موازات هم و در عین حال در یک دایره و با وحدتی بسیار جدی، راه پیشرفت را در پیش دارند. در همین دوره است که جهانگردان مسلمان کسانی مانند مقدسی، اصطخری، ناصر خسرو و بسیاری دیگر گزارش‌هایی درباره جهان اسلام ارائه می‌دهند.

اواخر قرن ششم و سپس اوایل قرن هفتم است که به آرامی نشانه‌های رکود پدیدار می‌شود.

د: دوران توقف و رکود (قرن هفتم - دهم/سیزدهم - شانزدهم)

جنگ‌های داخلی، ظهور تصوف و عدم باز شدن درهای تازه ترقی علمی به روی مسلمانان، سبب درجا زدن آنان شد. خراسان که یکی از مراکز مهم تغذیه تمدن اسلامی بود در دوره غزها نابود شد. غزها، در میانه قرن ششم و در اواخر دوران سنجر سلجوقی، به خراسان یورش بردند، مرو و طوس و نیشابور و خوارزم و نسا و بسیاری از شهرهای دیگر را ویران و علم و تمدن خراسان را نابود کردند.

خوارزمشاهیان نیز که پس از سلجوقیان به قدرت رسیدند، دولت بادوامی نبودند؛ اختلافات مذهبی هم عاملی مؤثر برای ایجاد افتراق و انشقاق در جهان اسلام بود. اختلافات دامنه‌دار دستگاه خلافت عباسی و دولت فاطمیان نیز، شقاقی در غرب و شرق تمدن اسلامی ایجاد کرده بود. مجموعه این عوامل دنیای اسلام را دچار رکود کرد. به طوری که در آستانه قدرت یافتن مغولان، دنیای اسلام دوران ضعیفی را پشت سر می‌گذاشت. البته این ضعف وقتی خود را نشان داد که این بار

نه گروهی مانند سلجوقیان که خود داعیه اسلام داشتند، بلکه مغولان که بتپرست بودند به سرزمین‌های اسلامی یورش بردند. با این حال، به نظر می‌رسد برای توقف دنیای اسلام باید از عوامل ذهنی بیشتر سخن گفت تا عوامل عینی. این عوامل ذهنی به نوع تدقی مسلمانان از علم، به روش پژوهش و تحقیق و تحلیل نوع تماسشان با طبیعت بازمی‌گردد.

با حمله مغول بقایای تمدن اسلامی رو به ویرانی نهاد. یکی از مهم‌ترین عوامل ذهنی - روحی جو نشأت‌گرفته از شکست مسلمانان توسط مغولان بود. مسلمانان هیچ‌گاه چنین شکستی را با این وسعت تجربه نکرده بودند. تصور غالب اهل تسنن آن بود که هیچ‌گاه خلافت عباسی از میان نخواهد رفت. اما اکنون خلیفه عباسی کشته شده بود و اتفاق خاصی هم نیفتاده بود.

در دوره ایلخاتان، شرق اسلامی در انحصار دولتی بود که نیمی از عمر هشتاد ساله خود را در کفر به سر برده بود؛ گرچه وزیران و دبیرانش مسلمان بودند. در این دوره بسیاری از دانشمندان به غرب اسلامی گریختند و هر چند در آنجا هم تحول علمی مهمی پدید نیامد، اما وضعیت گذشته امتداد یافت. با انحلال دولت ایلخانی، ایران برای مدتی به صورت ملوک‌الطوایف درآمد.

سومین ضربه اساسی را تیمور به شرق اسلامی زد. بازماندگان تیمور که اهل علم و دانش بودند خراسان را تا اندازه‌ای احیا کردند؛ اما زنده کردن این مرده کار بسیار دشواری بود. در این دوره علم و تمدن اسلامی در حدی ثابت و بدون یک تحول بنیادین در حوزه قدرت ممالیک در مصر و شام باقی ماند. دولت ممالیک با همه تزلزل و تذبذبی که داشت، توانست بخشی از میراث تمدن اسلامی را در آن نواحی حفظ کند. در این دوره حساس، مهم‌ترین مرکز تمدنی غرب دور اسلامی، یعنی اندلس، از دست رفته بود و بخش‌های مغرب و تونس و الجزایر هم هیچ‌گونه پویایی نداشتند و تنها به صورت سنتی به حیات خود ادامه می‌دادند.

ه: دوران تجدید (دهم تا دوازدهم / شانزدهم - هیجدهم)

عصر عثمانی و صفوی را از یک طرف و ظهور و دوام دولت مغولی هند را در دهلی از طرف دیگر، می‌توان آغاز یک تجدید به شمار آورد. اندکی از این تجدید حیات مربوط به دوره اخیر تیموری در هرات بود که بقایای آن به دولت صفوی و عثمانی انتقال یافت. این که در این دوره یکباره سه دولت اسلامی یکباره قد برافراشتند باید برای آن يك عامل فرامنطقه ای جستجو کرد.

صفویان بر مبنای عقیده تشیع و عثمانی بر مبنای عقیده تسنن حرکت تازه‌ای را شروع کردند. آثاری که عثمانی‌ها در مناطق تحت سلطه خود پدید آوردند، نشانه‌هایی از تجدید را در خود دارد، گرچه اساس حکومت عثمانی به دلیل پیشینه

ضعیفی که در تمدن شهری و مدنیت داشتند، نمی‌توانست یک موتور محرکه برای یک تمدن فراگیر باشد. با این حال نباید از حق گذشت که دولت عثمانی در بخش تمدنی حرکت نوینی را آغاز کرد.

دولت صفوی هم در ایران حرکت تجدیدگرایانه‌ای را آغاز کرد. صورت هنری این تمدن بیش از وجوه دیگر آن آشکار است. اما برآمدن فیلسوفان برجسته، منجمان و ریاضیدانان و همین‌طور خلق آثار برجسته‌ای در علوم پزشکی، و نیز علوم انسانی همه حکایت از این حرکت تجدیدگرایانه در تمدن اسلامی در قالب شیعی آن دارد. این امر محصول امنیتی بود که دولت صفوی پدید آورد و زمانی که امنیت یاد شده از میان رفت و دولت صفوی ساقط شد، این حرکت تجدیدگرایانه هم متوقف گردید.

و: دوران انحطاط (قرن سیزدهم و چهاردهم / نوزدهم تا بیستم)

دور جدید انحطاط در تمدن اسلامی با تضعیف و نابودی دولت عثمانی و صفوی - قاجاری و نیز دولت مغولی هند همراه بود. این بار دشمن تازه و مدعی نیرومندی وارد میدان شده بود که دیگر امکان یک استمرار و درج‌آوردن هم ممکن نبود. باید هویت و روح به‌طور کامل از دست می‌رفت تا جسم سالم بماند. دیگر امکان تمسک به گذشته نبود. پس از مقاومت‌های اولیه، در نهایت مسلمانان شروع به هضم دشمن مهاجم کردند. مسلمانان ایرانی و غیر ایرانی در قرن سیزدهم هجری، گرفتار تحولی اساسی شدند. رسوخ تمدن غرب، سبب از هم گسیختگی در تمدن اسلامی شد که پدید آمدن نسل جدید و قدیم یکی از عوارض بسیار مهم آن بود. پرسش‌هایی که جهان اسلام درباره عقب ماندگی خود مطرح کرد، همه پاسخ‌های غربی پیدا کرد و این خود آغاز انحطاط دیگری بود. انحطاط هم مطابق با معیارهای جدید تعریف شد. جهان اسلام، هم از لحاظ سنتی دوره‌های آرمانی خود را کنار گذاشته و به عبارتی پشت سر گذاشته بود و هم در دنیای جدید موقعیتی نداشت.

ز: انقلاب اسلامی ایران، عصر بازگشت

دامنه تلاش برای بازگشت به عصر شکوه‌مند تمدن اسلامی، به بیش از 150 سال می‌رسد، برای این بازگشت تنوری‌های مختلفی ارائه شد. ابتدا تصور بر آن بود که باید در برابر تعدی‌های غرب مقاومت کرد. در ایران، آغاز سیاست تحریم متعلق به آن دوره است. بعد از آن فکر اصلاح سیستم سیاسی پیش آمد و چون الگویی وجود نداشت، مشروطه از راه رسید. این بار تنوری‌ها براساس یکرنگی با

بیگانگان شکل گرفت و همه چیز رنگ‌آمیزی شد. کم نبودند متدینینی که برای بازگشت، روی این اصول تکیه می‌کردند. افراط در تجدد‌گرایی ظاهری، نفی خود را در خود پدید آورد و ما را متوجه پدیده «غرب زدگی» کرد و بازگشتی دیگر آغاز شد. در جست‌وجوی الگویی درونی، سیاست بازتعریف شد. این بازگشت به انقلاب اسلامی منجر شد. در انقلاب اسلامی، همزمان با شکل‌گیری تئوری‌های سیاسی مستقل، بازگشت به اصول و آرمان‌های گذشته هم رخ نمود. حس بازگشت به عصر تمدن اسلامی، می‌تواند رنگ غالب بر حرکت جمعی امت اسلامی باشد؛ زیرا در این دوره نه تنها ایران، بلکه جهان اسلام در صحنه سیاست جهانی حضوری جدی‌تر یافت.

ح: صفویه: الگویی برای تمدن اسلامی - ایرانی

یکی از دوره‌های تاریخی مهم در تاریخ ایران، دوره صفوی است که از جهاتی قابل مقایسه با دوره سلجوقی است. این مقایسه بیشتر به جهت قوت بنیادهای علمی و تمدنی است که در هر دو دوره یاد شده در ایران صورت گرفت. نشانه آن باقی ماندن آثار تاریخی و علمی جاودانه از هر دو دوره است. البته این دو دوره تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد؛ اما جالب است که بدانیم که در هر دو دوره صرف نظر از این که چه کسی حکومت می‌کرد، کار در دست دبیران و دانشمندی بود که با فرهنگ شرقی ایرانی در گستره وسیع آن از ماوراءالنهر تا عراق تربیت شده بودند. تفاوت اصلی این دو دوره در این است که در عصر سلجوقی، دنیای اسلام تا حد زیادی یکپارچه و تفکیک شرق و غرب از آن ناممکن بود؛ پیشرفت‌های مصر در غرب تمدن اسلامی، به همان میزان پیشرفت در ایران بود.

با حمله مغول به شرق، این بخش از جهان اسلام از بخش‌های دیگر جدا شد. به نظر می‌رسد شرق در اثر حملات مداوم ترکان و مغولان به مقدار زیادی سرمایه‌های علمی خود را از کف داد. کتابخانه‌ها ویران شد، مدارس نابود گردید و دیگر اثری از برپایی مدارس و مساجد استوار دیده نمی‌شود.

گسیختگی در شرق اسلامی از دو جهت بود: یکی در عرض به طوری که شرق اسلامی از غرب اسلامی به مرکزیت شام و مصر از یکدیگر جدا گردید. دیگری در طول به طوری که فاصله‌ای میان قرن پنجم - ششم هجری تا قرن دهم روی داد و دره‌ای عمیق میان عصر درخشش تمدن اسلامی و دوره اخیر پدید آمد. سه قرن، ایران، در خمودی و خاموشی بود و تحرک جدی تنها در دوره صفوی پدید آمد.

این گسیختگی طولی و عرضی، شرق اسلامی را بسیار عقب انداخت، زیرا نه تنها تولیدات علمی و خلاقیت نداشت بلکه از داشت‌های گذشته خود هم بی‌بهره مانده بود. فرقه‌های اسلامی در ایران این دوره اعم از شیعه و سنی در عرصه جامعه چندان فعال نبودند. نه فقه منظمی بود و نه فقیهانی که سمبل نظام دنیاداری در بخش حکومت اسلامی باشند.

مقایسه این دوره از تاریخ ایران با دوره‌های پیشین، نشان می‌دهد که فقه اهمیت خود را از دست داده بود؛ در حالی که فقه به لحاظ اجتماعی، پایه و اساس نظم و انضباط اجتماعی بر مبنای دین است. در جامعه ایرانی که اکثریت آن سنی بودند، به دلیل رسوخ تصوف، فقه حضور نداشت و هیچ اثر فقهی قابل توجهی در این دوره در ایران تولید نشد. این در حالی است که فقهای سنی قرون سوم تا پنجم، عمدتاً ایرانی بودند. در همین دوره شام و مصر، فقهی منسجم و قوی دارد. گرچه همانجا هم تصوف، رخنه‌های شگفتی در آن جامعه پدید آورد و تحرک را از آنها سلب کرد. این مسأله در شرق بیداد می‌کرد.

تشکیل دولت صفوی در سال 907 هجری، قدم بسیار مهمی در ایجاد تحرک و پویایی تمدن اسلامی در بخش ایرانی و شرقی آن است. الگوی که در اینجا انتخاب می‌شود، برگرفته از میراثی است میان هرات و تبریز تا اصفهان و شیراز. مکتب‌هایی که در بخش‌های علمی و هنری و فلسفی در این دوره در ایران پدید می‌آید متکی به میراث گذشته در محدوده شهرهایی است که ذکرشان رفت.

یک پرسش مهم این است که میان برپایی دولت صفوی و برآمدن مجدد تمدن شرقی ایرانی چه ارتباطی وجود دارد؟ این پرسش را از زاویه دیگری هم می‌توان مطرح کرد و آن این که دولت صفوی چه اقداماتی انجام داد که توانست متفاوت با گذشته، روند رشد زندگی اجتماعی و تمدنی مردم را در این خطه از سقوط به سمت صعود بکشانند؟

یک نکته را نباید فراموش کرد و آن این است که همزمان در سه نقطه از جهان اسلام یک حرکت تمدنی رو به رشد ایجاد شد. استانبول، تبریز و اصفهان، و دهلی. آیا میان این سه جنبش فکری ارتباطی وجود داشت؟

پاسخ به این پرسش‌ها برای نویسنده این سطور دشوار است. مسلماً نمی‌تواند این سه جنبش بدون ارتباط و پیوند با یکدیگر باشد. مهم آن است که جهان اسلام وارد مدار جدیدی شده، حرکت نوینی را آغاز کرده و حس مشترکی در سراسر آن

پدید آمده است. اما دشواری‌ها فراوان و عوامل انحطاط همچنان پایدار هستند.

وجود یک دولت با ثبات، ارتش قوی، امنیت اجتماعی، شرایط امکان بهره‌وری از میراث علمی، تقویت نظام آموزشی و توجه ویژه به مفهوم «پیشرفت» همراه با آمادگی نظام فکری حاکم برای جذب انسان‌های خلاق و مبتکر و وجود اخلاق اجتماعی مناسب در میان مردم، بخشی از عواملی است که می‌تواند «مجموعه» مورد نیاز برای شکل‌گیری تمدن اسلامی را فراهم کند.

اکنون پرسش این است: آیا ما در دوره صفوی از وجود «مجموعه» عوامل برای ترقی و تعالی برخوردار بودیم؟ به نظر می‌رسد پاسخ مثبت است. ما در یک مقطع تاریخی مهم توانستیم در بخش‌های مختلف، به اندازه لازم، شرایط را به گونه‌ای فراهم کنیم که تمدن اسلامی قدمی به جلو بردارد. به همین دلیل بود که در بخش‌های مختلف، تولیدات ویژه این دوره را داشتیم و از نشان‌های پیشرفت در زیر و روی جامعه ایرانی برخوردار بودیم. اگر نگاهی به میراث برجای مانده از دوره صفوی بیندازیم می‌توانیم اهمیت این مطلب را به درستی دریابیم.

پیشرفت‌های همزمان در علوم انسانی مانند فلسفه، عرفان، ادبیات، فقه و نیز علمی مانند ریاضیات و نجوم و پزشکی و داروشناسی، نشان از آن دارد که یک مجموعه در حال شکل‌گیری است. به عبارت دیگر این دوره، از تمامی آنچه برای ایجاد یک تمدن لازم است، برخوردار است گرچه شرایط کافی برای رشد مورد نیاز آنها وجود ندارد. برای مثال، ارتش صفوی در مقاطعی بسیار نیرومند است اما سیاست‌های غلط سبب می‌شود که نه تنها این ارتش به لحاظ تجهیزات رشدی نداشته باشد، بلکه انضباطی هم که برای وجود یک ارتش قوی و مقاوم برابر دشمنان لازم است، فراهم نیاید. کمپفر در باره بی‌نظمی ارتش ایران در دوره شاه سلیمان به تفصیل سخن می‌گوید و از جمله می‌نویسد: رنگ تکه‌های مختلف لباس در نزد هر یک از واحدها به کلی با یکدیگر متفاوت است. هر کس هر طور دلش بخواهد لباس می‌پوشد. یکی بازوبند دارد و دیگری غرق در زره در خیابان‌ها حرکت می‌کند. سومی عمامه خود را با پر آراسته یا به صورتی دیگر خود را انگشت‌نما کرده است. در لشکرکشی و اردو زدن هیچ نظم و ترتیبی رعایت نمی‌شود. هر کس به دلخواه خود خیمه می‌زند. چنان شلوغی از طناب‌ها و ریسمان‌ها ایجاد گردیده و واحدهای مختلف چنان بلبشویی شده‌اند که خیال می‌کنم اگر چند تن معدود از دشمنان شباهنگام شبیخونی بزنند، به راحتی می‌توانند تمام اهل اردو را که در این خیمه‌های درهم و برهم و بی‌ترتیب در حال چرت زدن هستند، قلع و قمع کنند (سفرنامه کمپفر: 93). ولی همو در مقایسه با نیروهای

هندی، که به آنان را دشمن ایرانیان قلمداد می‌کند، می‌نویسد: ایرانیان در تمام امور جنگی از هندیان کارآزموده‌تر هستند (همان: 95).

یکی از مهم‌ترین ابعاد تمدن عصر صفوی رواج علم، کتاب و مدرسه است. بدون تردید شمار فراوان مدارس شهرهایی که به ترتیب پایتخت صفویان بود، یعنی تبریز، قزوین و اصفهان، نشانگر آن است که در این دوره، اهمیت زیادی به «علم» و «علم‌آموزی» داده می‌شده است. تعداد مدارس و شمار کتاب‌هایی که در این دوره تألیف یا کتابت شده است، دو نشان جالب از توجه ویژه به علم و دانش است. صدها مدرسه در اصفهان دایر بودند. این مدارس همه با موقوفه‌ها اداره می‌شد. برای نمونه کمپفر نوشته است: شهرهای ایران پر است از مدرسه و موقوفه. تنها در اصفهان که پایتخت است و شهری است با شکوه و بزرگی، در حدود یک صد موقوفه قابل ملاحظه وجود دارد... از نظر شکوه و جلال و طرز ساختمان، مدارس ایرانی سخت بر مدارس عالیّه ما برتری دارند. (کمپفر، ص 140). وی در جای دیگری می‌نویسد: نصب مدرس و استاد از طرف شاه با توافق صدر اعظم عملی می‌گردد و این در صورتی است که مدرسه از موقوفات شخص شاه باشد. البته در سایر موارد صدراعظم با توافق شخص واقف مدرس را تعیین می‌کند، البته هرگاه شخص واقف هنوز در قید حیات باشد. حقوق مدرس کاملاً مکفی است و سالانه پرداخته می‌شود. در مدارسی که از طرف شاه وقف شده است، حقوق مدرس به یک صد تومان (1700 تالر) بالغ می‌شود؛ در سایر مدارس این حقوق کمتر و غالباً در حدود پنجاه تومان است. ولی باید دانست که این حقوق درست در روز مقرر و بدون کم و کاست تأدیه می‌شود. کاش در آلمان نیز به استادان، این فروزندگان چراغ دانش چنین موهبتی ارزانی می‌شد (همان، ص 141).

یکی از مسائلی که در یک تمدن نسبتاً برجسته رخ می‌نماید، تبدیل مرکزیت آن به نوعی مرکزیت بین‌المللی و جهانی است. چنین اتفاقی درباره اصفهان رخ داد. درست است که توجه و ورود به این شهر از سوی افرادی از سایر ملل، به ویژه اروپائیان می‌توانست جنبه‌های سودجویانه یا تبلیغاتی دینی داشته باشد، اما همین آمد و رفت نشانی از توجه به امکانات نهفته در این شهر است. در یک دوره صد ساله از پایتختی اصفهان تا زمان شاه سلطان حسین، شهر اصفهان یکی از شهرهای مطرح در دنیای آن روز بود. این شهر در مقایسه با بیشتر بلدکه تمامی شهرهای اروپایی، از موقعیتی برجسته برخوردار بود. توجه به گزارش وضعیت این شهر به لحاظ اداری و سازمان سیاسی و اجتماعی از سوی غربیان، که حرکت خود را به سمت تمدن غربی آغاز کرده بودند، نشان از آن داشت که اصفهان

همچنان شهری است که می‌تواند به عنوان یک الگو مورد استفاده قرار گیرد. ده‌ها سفرنامه نوشته شده از سوی اروپائیان شرحی است از سازمان اداری، قضایی، دینی، آموزشی و حتی نظام درباری که می‌توانست الگویی برای آن سوی مرزها باشد.

برگرفته از: کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش 107 - 108

چاپ